

پیش گفتار بیاد آوردن آنچه گذشته است

درک ما از تسخیر عرب در قرنهای هفتم و هشتم بر نوشتارها و تا حدودی منابعی که حفاری های باستان شناسانه فراهم کرده اند بنا شده است. ابتدا در نگاه کوتاه این منابع فراوان اند؛ صفحه های فراوان وقایع نگاران عرب که این تسخیرها را بتفضیلی عاشقانه و تحسین آمیز شرح میدهند. مردمان تسخیر شده بخصوص کشیش های مسیحی از هر شاخه ای چشم انداز متفاوتی را ارائه میدهند، در حالیکه انبوه مدارک باستان شناسی، بخصوص در سرزمین لونت هنوز چیز دیگری را بما میدهند. در هر صورت با تحقیقات بیشتر، هیچکدام از این منابع به آسانی و روشنی که در وهله اول پدیدار میشوند قابل استفاده نیستند: تمام آنها باید الکت بشوند و با احتیاط بکار برده شوند، و علیرغم طولانی بودن گزارش وقایع، هنوز عملاً درباره خیلی از جنبه های تسخیرها ما هیچ اطلاعی نداریم.

هر جستجوی تاریخی بدون اجتناب شکل میگیرد با طبیعت مطالب منابعی که بر اساس آن بوده است. بخشی از این سوال قابل اعتماد بودن است یا "آیا ما میتوانیم چیزی را که میخوانیم باور کنیم؟" راحت تر از همه این است که بپرسیم چه کسی متن را نوشته است، آنها میخواستند چه چیز را بما برسانند و آیا آنها مغرض بوده اند و طرفدارای از این طرف و یا طرف دیگر کرده اند. در هر صورت، راه هائی که منابع بررسی خود را تعریف میدارند از در نظر گرفتن قابل اعتماد بودن و پیش داوری سمت گیرانه پیشتر میروند. منافع نویسنده ها و جمع آور کنندگان نوشتارها معین میدارد چه سوال هائی را ما میتوانیم بپرسیم. برای نمونه، برای تحقیقات تسخیرهای عرب ما میتوانیم بپرسیم چه نبردهائی برایش جنگ شده و چه کسانی در آنها شرکت کردند. در هر صورت، اگر ما بخواهیم به چهره نبرد به تفصیل بیشتری نگاه کنیم، که چرا یک طرف قالب شد و دیگری شکست خورد - ما با دیواری از نادانی ها روبرو میشویم چون نویسنده ای که ما به آن متکی هستیم بسادگی علاقمند نبوده است که این سوال ها را دنبال کند. سطح و محدوده بحث با نویسنده باستانی معین میشود، و بسادگی راه های زیادی هست که ما نمیتوانیم آنها را بیمائیم. غیر ممکن است که تاریخ تسخیرهای مسلمانان را نوشت با انبوهی از نقشه های آراسته نبرد که تاریخ و رزان جنگ به آن علاقمند هستند، که در آنها لشگرهای سربازان پیاده در جعبه های سیاه بروشنی نشان داده شده اند در حالیکه پیکان ها دشت را نشان میدهد که چگونه سواره نظام دور آنها مانور داده اند. اگر این کتاب درباره سوال های زیادی بحث نمیکند که معمولاً در تاریخ نظامی در نظر گرفته میشود، برای نمونه تدارکات و فراهم کردن آذوقه. برای این نیست که این موضوع ها جالب نیست، بلکه تقریباً چون ما هیچ اطلاعی نداریم که ما را قادر کند به آنها جواب دهیم. درک وسعت و محدودیت های مدارک ضروری است تا توانائی وضع گزارش من از تسخیرهای عرب فهمیده شود.

تسخیر عرب در خاورمیانه بر زندگی میلیون ها انسان مستقیماً اثر گذاشت، خیلی از آنها با سواد بودند در بخشی از جهان که فرهنگ نوشتن یک قرن بود رشد کرده بود. با این وجود عده کمی فکر کردند آنچه را که دیده اند و تجربه کرده اند بنویسند. شماره گزارش های معاصرین آن دهه های قاطع، 630 و 640، بتعداد انگشتان یک دست است؛ حتی آنهائی را که ما داریم پاره پاره و اندک اندک.

کمبود گزارش شاهدان معاصر بدان معنی نیست که برای این دو دهه مهم ما هیچ مدرک تاریخی نداریم. برعکس، ما داستان واره های فراوانی داریم که محتوای آنها بما میگویند چه اتفاقی افتاده است. مشکل برای تاریخورزان در این است که آنها بیشتر پراکنده اند، بدون پیوستگی اند و نه تنها بارها باهم در تناقضند بلکه با خود نیز در تناقض اند. معمولاً غیر ممکن است تا فهمید کدام را باید باور کرد و پذیرفت بعنوان گزارشی معقول و درست وقایعی که واقعاً اتفاق افتاده اند. در هر صورت، جالبی آن بیشتر از این سو است که آنها از جهت طرز تلقی و یادواره های گروه های گوناگون چه ها پیشنهاد میکرده اند، حفظ میکرده اند و چیزهای گذشته را ستایش میکرده اند.

در این دهه های پیشین، خاورمیانه ای را که مسلمان ها تسخیر کردند جامعه ای چند فرهنگی بود، دنیائی که زبان ها و دین های گوناگون، در یک منطقه جغرافیائی، با هم در هم می آمیختند و همزیستی میکردند. پس از موفقیت تسخیرها زبان برجستگان جدید عربی بود. در هر صورت، حتی برای دولت زبان اداری موجود در سوریه و مصر یونانی بود و در عراق و ایران پارسی میانه (پهلوی)، و در اسپانیا برای کارهای دولتی کاربرد لاتین ادامه پیدا کرد. در هر صورت پس از دو نسل این وضع شروع به تغییر کرد. در دور و بر سال 700، 60 سال پس از اولین فتوحات، خلیفه اموی عبدالملک (685-705) فرمان داد که زبان عربی و تنها عربی باید در اداره ها بکار رود. فرمان شگفت آورانه موثر بود. از این زمان، هرکس میخواست موقعیتی در بوروکراسی در حال توسعه کشور اسلامی داشته باشد، اگر آنها عرب بودند یا نبودند با اجداد عرب و یا پرورش یافته عرب، احتیاج داشتند که بتوانند عربی را بخوانند و بنویسند. نوشته های سکه های جدید بدون تصویر و سنگ های راهنمای کنار جاده ها همه به عربی بود. دیگر برای بیشتر مردم علتی نداشت که پهلوی و یا یونانی بیاموزند چون برای گرفتن شغل فرصتی برای آنها وجود نداشت. دور و بر همین زمان در ابتدای قرن هشتم بود که جمع آوری و نوشتن سنت های عربی تسخیرها آغاز شد.

اتفاق وقایع مهم ماندگار در زمانی کوتاه در قرنهای هفتم و هشتم مشوق تولید ادبیات فراوانی به زبان عربی شد که ادعا داشتند آنچه را که در آن زمان اتفاق افتاده بود تعریف میکنند. اما خاطرات و داستان و ارگی تسخیر مسلمانان چیزی بیشتر از ثبت "چیزهای فراموش شده گذشته دور و نبردهای خیلی وقت پیش بود". آنها بنیاد افسانه جامعه مسلمان بود در مکانی که آن را تولید کرده بود. آنها برای این ساخته شده بودند چون برای شرح دادن چگونگی آمدن اسلام به این سرزمین ها و عادلانه بودن از جا کردن خبگان پیشین کمک میکردند. این گزارش ها کاری به نژاد و فرهنگ مردمی که در آنجا رشد کرده بودند مانند تاریخوزان لاتین ابتدای قرون میانه نداشتند، بلکه ترجیح میدادند به تولد جامعه اسلامی بپردازند. آنها نام های قهرمانانی را که ارتشهای تسخیر کننده را رهبری کردند که پدران بنیان گذاران کشور اسلامی در منطقه آنها بودند، نام های همدمان پیغمبر، مردانی که پیغمبر را ملاقات و به حرف های او گوش کردند و فر ارتباط با او را به همراه خود آوردند، و نام خلیفه هائی که ارتش های اسلامی را به طرف آنها آوردند حفظ کردند.

داستان واره ها درباره سیر وقایع اطلاعات فراهم مینمایند، و آنها به شکلی جالب و یکسان نشان میدهند چگونه نسل های بعد این سیر وقایع را بیاد میاورند، آنها چگونگی آغاز اجتماعی را که در آن زندگی میکردند می دیدند. چنانچه بعنوان یادواره های جامعه دیده شود، در نگاه ابتدائی کجروی و افسانه سازی که میتواند برای فهمیدن ما مانعی دیده شود میتواند بجای انعکاس اصلی طرز تلقی و ارزش های این جامعه اولیه مسلمان دیده شود.

این گزارش ها بشکلی که بما رسیده است در قرنهای نهم و دهم ویراستاری شده اند، که 150 تا 250 سال پس از وقایع میشود. داستان واره های عربی به ندرت گزارشی ساده است، نوشته شده بوسیله یک نویسنده که گزارشی سر راست از وقایع را میدهد. برای منظورهای مختلف و در زمان های متفاوت آنها عملاً انشأ های چند لایه ای هستند که مراحل مختلف ویراستاری و افزایش جزئیات را گذرانده اند. با پذیرش خطر ساده کردن زیاد یک جریان پیچیده، به نظر میرسد سه مرحله دوباره سازی را داستان واره ها پیموده اند. اولین مرحله انتقال شفاهی داستان های سنتی کارهای قهرمانانه در نبرد بوده است. در قبیله، گروه خانوار ها و یا مسلمان هائی که در منطقه مخصوصی ساکن شده بودند چنین سنت هائی نگهداری شده بود. از جهتی ممکن است آنها این یاد واره ها را مانند پیشینیان خود نگه داشته اند که گزارش نبردهای قبیله های عرب را پیش از آمدن اسلام گنجینه ای میدانستند. سنت های باستانی ثبت پیروزی ها و فاجعه های جنگ آوری پیش از اسلام مطمئناً رنگ خود را به روشی به نبردهای تسخیر های اسلامی که به یادها مانده زده است. مانند پیشینیان خود در دوران "جهالت" پیش از آمدن اسلام، آنها برای جشن گرفتن کارهای قهرمانانه شعر و سرود میساختند و نگه میداشتند. به مانند همین موضوع سنت های باستانی، همچنین مسلمان ها میتوانند پیروزی های خود را بعنوان مدرکی آشکار که خدا در سوی آنهاست بیاد بیاورند، مرگ دشمنانشان و زیادی مقدار غنائمی که آنها جمع کرده بودند تمام مدرک لطف آسمانی است: هیچکس نمی توانست اصل درست بودن آنچه آنها انجام داده بودند را به زیر سوال ببرد. آنها داستان واره ها را نگه داشتند پر شاخ و برگ کردند و حتی برای خدمت به هدف های تازه آنها داستان هائی ساختند، تا ادعای مقرری و یا حق لذت بردن از درآمد مالیات را توجیه کنند. مردمانی که میتوانند ثابت کنند اجداد آنها در تسخیر های اولیه شرکت داشتند احساس میکردند که سزاوار مقرری از پول مردم هستند؛ و یا چون ساکنان شهرهائی که صلح جویانه به ارتش های مسلمان تسلیم شدند ممکن بود برای پرداخت مالیات سبکتری امیدوار باشند. به کوتاهی، داستان های تسخیرها نگهداری شد برای اینکه احساس شده بود برای آنها سود آور خواهند بود و نه بخاطر منافع تولید داستان واره تاریخ مندانه روشن. بر این پایه، مطالبی که بدرد بخور نبود، برای نمونه، تواتر دقیق وقایع بدست فراموشی سپرده شده اند.

مرحله بعد جمع آوری و نوشتن این مطالب شفاهی بود. آسان نیست تا دقیقاً بگویم در کدام مرحله ای این نمایان شد چون عربی، مانند انگلیسی، عباراتی مانند "او میگوید (در کتاب خودش)" را بکار میبردند بطوریکه فعل سخن گفتن عملاً به نوشتن رجوع میدهد، اما مسلماً این جریان ها در قرن هشتم آغاز شد. بنظر میرسد جمع آوری به دلیل باستانی بوده است، تا اولین سال های حکومت مسلمان ها بر عراق و مصر نوشته شود و قتیکه یادواره ها در حال محو شدن بودند و این خطر وجود داشت که این داستان پر اهمیت به فراموشی سپرده شوند. ملاحظاتی عملی که باعث نگهداشتن این سنت ها در مرحله اول شده بود، در این زمان، بطور عمده بی ارتباط شده بودند، اما البته ویراستارگراهائی که این داستان واره ها را جمع آوری و سرهم بندی میکردند ضرورتاً هدف های داستان سرایانه اولیه را منعکس میکردند.

در قرن نهم و ابتدای قرن دهم انبوه وسیعی از نوشتار و کتاب تولید شد. جایگرینی کاغذ بجای پوست خشک بعنوان ماده اولیه نوشتار¹ بدین معنی بود که نوشتن تند تر و ارزانتر شد. بخاطر این نوشتارهای تاریخی زیاد شد که انعکاس رشد تقاضای اطلاعات تاریخی بود، هر دو، در دایره اطراف دربار خلیفه و در میان پهنه گسترده با سوادان جامعه بغداد و تمام عراق. در بغداد جائیکه یک تجارت کتاب واقعی وجود داشت امکان پذیر شد تا با نوشتن برای مردم و نه تنها پشتیبانان ثروتمند خرج زندگی را فراهم کرد. دانستن حرفه شد، بدین معنی که انسان میتواند آنرا کار دوره ای از زندگی خود بسازد.

¹ برای این تغییر و اهمیت آن، نگاه کنید به ج بلوم، کاغذ پیش از چاپ: تاریخ و اثر کاغذ در دنیای اسلام

در دانستن تاریخ خود یک توانورز بودن میتوانست منجر به گرفتن منصب در دربار شود. تاریخورز **بلاد حاری** که کتاب او **"کتاب فتوحات"** یکی از منابع اصلی است که ما به آن تکیه میکنیم، بنظر میرسد با بودن ندیم در دربار **عباسیان** زندگی خود را میگذراند. از هر ندیمی انتظار میرفت که دانسته هائی، تخصصی، و استعدادی را داشته باشد و به جشن بیاورد: بعضی شاعر بودند، بعضی ها در چیزهای شگفت آور توانورز بودند و یا درکلمه های غیر معمول عربی و یا مشخصات جغرافیای مناطق متفاوت. مطمئناً **بلادحاری** موقعیت خود را مدیون این واقعیت بود که او درباره تسخیرها و سایر جنبه های تاریخ اسلام اولیه خیلی میدانست، همچنین او توانمند بزرگی در مورد اصل و نسب قبایل باستانی عربها بود. اینها همه علیرغم این واقعیت بود که بنظر نمیرسید او از خانواده مهمی آمده باشد و خود او از بازماندگان شرکت کنندگان در تسخیرها نبود. بزرگترین جمع آوری کننده **تبری** بود (مرگ 923). او **پارسی** بود از یک خانواده زمین دار که از مکانی در امتداد ساحل جنوبی دریای **مازندران** آمده بود. او بیشتر دوران بزرگ سالی خود را در بغداد گذراند و بزرگترین توانمند در دو حوزه مهمتر یادگیری اسلامی شد که تفسیر **قرآن** و **تاریخ اسلام** است. بنظر میرسد او زندگی آرام مجردانه و فقیرانه ای داشته است که از در آمد املاک خانوادگی اش که توسط حجاج در راه خود از سرزمین خانه او به **بغداد** میامدند تا از راه **بغداد** به **مکه** و **مدینه** بروند آورده میشد. او جمع آوری هر چه بیشتر نوشتارهای پیشینیان خود را کار خود ساخت و آنها را در یک تکلیف بزرگ ویراستاری کرد. او همچنین تلاش کرد، با موفقیت زیاد، آن را منظم کند. او یک چهار چوب تحلیلی اختیار کرد که وقایع یک سال با شماره سال ها نوشته شود. او اولین نویسنده عرب نبود که این روش را بکار برد، که ممکن است از یک سنت نوشتاری یونانی وقایع نگاری به ارث رسیده باشد، اما هیچکس دیگری آنرا برای عرضه کردن این چنین انبوه وسیع اطلاعات بکار نبرده بود. کار او از جهت های زیادی انتشار فردی کار پیشینیان او را تکراری میکند. و عملاً تمام گزارش های بعدی در باره تاریخ اولیه اسلام و عموماً جهان، و مخصوصاً تسخیرهای مسلمانان بر پایه انبوه کار بزرگ او بود.

بیشتر مطالبی که در این داستانهاره های اولیه عربی تسخیرها پیدا میشود شکل داستان های آشکار وقایع را بخود میگیرد. این ها نوشتارهای بیان شده پی در پی نیستند، آنچنانکه یک تاریخورز متجدد آنها را عرضه میکند، اما بلکه آنها حکایت های کوتاهی اند که در عربی بنام اخبار دانسته شده اند (یک خبر). **تبری** و دیگر ویراستارگران قرنهای نهم و دهم کوشش نکردند که این روش را منظم کنند و یک خط واحد گفتاری متواتر تولید کنند. هر یک از این اخبار گفتاری جدا هست و تنها به خود متکی است، بعضی وقتها به درازای چند خط و گاه گاهی به درازای سه یا چهار صفحه، اما به ندرت بیشتر از آن. حکایت هائی که در باره واقعه معینی حرف میزنند یا واقعه ای خیلی شبیه هستند اما جزئیات آنها عوض شده است که باهم دسته بندی شده اند: وقایع بدون تواتر اتفاق میافتند؛ اعتبار یک عمل قهرمانانه به مردمان مختلفی نسبت داده میشود؛ نام فرماندهان ارتشهای عرب در نبردهای مهم تسخیرها یکسان نیست. معمولاً، ویراستاران قرنهای نهم و دهم از قضاوت در باره امکان درستی یکی از این گزارش ها پرهیز کرده اند. بی تصمیمی آنها در نزدیک شدنشان به حکایت ها در مانده کننده است و معمولاً بنظر میرسد بسادگی تمام شواهد را بیان میکنند و ضمناً از خواننده دعوت میکنند نظر خود را بسازد. در موارد بیشماری ویراستاران منابع خود را به تفصیل بشکل اسناد میدهند، "الف به من گفت که ب به او گفته است که پ گفته است که ت که شاهد چشمی بوده است گفته است". این ابزار واقعاً معادل زیر نویس نویسندگان دانشورز متجدد است، که به منبع معتبری رجوع میدهند. این اسناد طراحی شده بودند برای اثبات اصالت مطالب، و برای این کار خیلی مهم بود که نام مردهای (و گاهی زنان های) ذکر شده معتبر باشند که بنظر نمیرسد از آن دسته مردمانی باشند که خود را به داستان سازی تنزل میدهند. همچنین مهم بود که مردمانی که در زنجیره اطلاعات هستند در زمان درستی زندگی کرده باشند، تا برای آنها امکان پذیر باشد که این اطلاعات را به نسل بعد منتقل کنند. با قرن دهم یک انطباق کامل دانشورزی شکل گرفت، که انبوهی از کتاب های زندگی نامه را تولید کرد و یک نفر میتوانست تفصیل زندگی نامه افراد را در زنجیر گزارش ها نگاه کند تا اعتبارنامه آنها را محک بزند.

خواننده های معاصر بلافاصله متوجه خواهند شد که در این روش مشکلات آشکاری وجود دارد زیرا برای جستجوی قابل اعتماد مطالب راه های معدودی فراهم شده است، مشکلی که مردم آن زمان خیلی خوب از آن آگاه بودند. در آنجا به روشنی در باره این وقایع انبوه مطالب ساخته شده در حال گردش بود، اما ویراستارهای قرنهای نهم و دهم دقیقاً همان نوع مشکلی را داشتند که ما داریم و آن کوشش برای جدا کردن حقیقت از چیزهائی بود که بسادگی ساخته شده بود. نویسندگان اولیه حکایت های تسخیرها و ویراستاران بطور افراطی به نوع معینی از اطلاعات علاقمند بودند و بطور آزردهنده ای به چیز های دیگر بی علاقه بودند. آنها شامل سخنرانی های کلمه به کلمه بیشماری است، که مفروضاً مردان بزرگی معمولاً پیش از آغاز نبرد ایراد کرده اند. این ها یاد آوری کننده سخنرانی هائی هستند که تاریخورزان کلاسیک در دهان فرماندهان یونانی و بیزانین (روم شرقی) در شرایط مشابهی میگذاشتند. در هر صورت، در داستان واره های عربی معمولاً تعدادی سخنرانی هست که توسط شرکت کنندگان در چیزی که شورش جنگ خوانده میشود ایراد میشود: منابع عربی تصویری بیشتر شورائی و یا بیشتر مشورتی به جریان تصمیم گیری نظامی میدهند. آشکار است با نبودن تند نویس یا ضبط صوت،

احتمال کمی دارد که چنین سخنرانی‌ها نگارش دقیق آنچه باشد که گفته شده است. از طرف دیگر، آنها مطمئناً سند معتبر قرن هشتم و یا اوایل قرن نهم هستند، اگر سند معتبر قرن هفتم نیستند. آنها میباید طرز تلقی مسلمان‌ها را از این وقایع در آن زمان منعکس کنند: و تاریخ‌ورز بسادگی نمیتواند آنها را نادیده بگیرد.

ویژه‌گی دیگر این حکایت‌ها چیزی است که به شیفتگی دیوانه وار تعریف شده است، یا شیفتگی برای دانستن نام‌های شرکت‌کنندگان درگیر در وقایع. البته این تنها در مورد شرکت‌کنندگان مسلمان عرب صادق است: در گزارش منابع عربی تنها نام مهمترین ژنرال‌های دشمن داده میشود و بیشتر از این جلو نمیروند، ارتش‌های مخالف بسادگی انبوه توده ناشناسان هستند. صورت اسامی عرب‌ها عاشقانه مراقبت شده و دقیق بود، واقعاً یک شغف دانشمندان برای شناسایی کردن مردان، از قبیله‌ای که آنها آمده بودند و گروه‌هایی که آنها در آن جنگیده بودند. مشکلی که برای تاریخ‌ورزان وجود دارد این است که این لیست‌ها مکرر با هم تناقض دارند. بیشتر از آن، در آنجا بنظر میرسد نمونه‌هائی وجود دارد که در گونه‌های بعدی داستان‌ها به صورت اسم‌های بیشتری دسترسی دارند تا گونه‌های داستان‌های اولیه. این برای حساسیت تاریخی جدید عمیقاً مظنون‌کننده است. بنظر میرسد، هم‌بطور که حکایت‌ها از یک نسل به نسل بعدی منتقل میشوند جزئیات حکایت‌ها افزایش پیدا میکند. آشکار است که بعضی از این جزئیات بتفصیل بیان شده است در جواب سوال هائی مانند "چه کسانی فرماندهان اصلی در نبرد نهایند بودند؟" هیچ داستان‌سرای دوست ندارد به نادانی اعتراف کند؛ پس بهتر است چند نام پذیرفتنی بسازد تا محدودیت دانش خود را آشکار کند. در موارد دیگر، اسم‌ها بروشنی توسط کسان و هم‌قبیله‌ای‌های شرکت‌کننده آنها نگهداری شده. در قرن هفتم عملاً این یک موضوع مهم قابل ملاحظه بود. اگر پدر و یا پدر بزرگ تو در یکی از آن نبردهای با شکوه اولیه شرکت کرده بود، قادسیه در عراق یا یارموک در سوریه، تو از دوجبهت شأن و پول بهره میبردی. با اواسط قرن هشتم بطور کلی این روابط ارزش عملی خود را از دست داد. هیچکس مگر اعضای خانواده حکومت‌کننده و بعضی وقتها بازماندگان محمد و علی به بهره‌برداری از این جریان ادامه دادند. با این زمان مردم برای حرفه نظامی و یا اداری خود دستمزد می‌گرفتند تا کاری که پدرشان انجام داده بود. با این وجود، بستگی داشتن به آن قهرمانان اولیه هنوز تشخیص اجتماعی به‌مراه داشت. در میان اشراف انگلیسی بنابر بعضی از آنها هنوز این تشخیص بیرون آمده از این اعتقادی هست که "اجداد من با فاتحان آمده‌اند"، در این مورد بمعنی فاتحان نرمن انگلستان در 1066 است.

چنین شأن فروشی مشابهی، اگر تو دوست داشته باشی، در میان مسلمانان آگاه به شأن وجود داشت.

موضوع دیگری که علاقه تاریخ‌ورزان اولیه را بکار می‌گرفت این بود که آیا شهرها و استانها صلح جویانه (صلحاً) تسخیر شده‌اند و یا با زور (عناوتاً). اگر شهرها باموافقتنامه صلح جویانه گرفته شده باشند، معمولاً جان و دارائی ساکنان شهر در امان بود و تضمین میشد و از آنها تنها خواسته میشد مالیات کلی را بدهند که در عهدنامه نوشته شده بود. از جهت دیگر اگر آنها بازور گرفته شده بودند در آنصورت دارائی‌شان را از دست میدادند و سطح مالیاتی که میدادند بیشتر بود. شاید مهم‌تر از همه مالیات (جزیه) فردی بود که ساکنان نامسلمان میباید میپرداختند. در اولین قرن حکومت مسلمان‌ها ما از چگونگی مالیات بسته شده به شهرها و مردم شهرها خیلی کم میدانیم (تقریباً تمام مطالبی که ما در باره مالیات داریم در باره روستاها و زمین‌های کشاورزی است)، اما در اولین سال‌ها طبیعت تسخیر احتمالاً تفاوت قابل ملاحظه‌ای در هر دو وضعیت مالیاتی و امنیت دارائی‌های ساکنان میکرد. معین کردن اینکه چگونه یک شهر تسخیر شده بود و چه خراجی پرداخت شده بود میتواندست موضوع حیاتی عملی مهمی باشد، و موضوع مورد علاقه شیفته واران تاریخ‌ورزان اولیه بود. در هر صورت طبیعت این چیزها و حقیقت موضوع اغلب کاملاً روشن نبود. تسخیرها معمولاً وقایع بهم ریخته‌ای بود؛ بعضی از مردمان مقاومت کردند و دیگران تسلیم شدند. تقریباً در چرخش یک نوشتار وقایع همه منافی در آن داشتند یا چرخش نوشتار دیگری. براحتی انواعی از تخیلات ساختگی توصیف شده بود تا اغتشاش را توضیح دهد. یکی از آنها **دمشق** است که نمونه تکان‌دهنده‌ای میباشد که مناطق مختلف شهر بطریقه‌های متفاوتی در یک زمان سقوط کردند. بنابر این در 636 در **دمشق** ما فرمانده عرب **خالد بن الولید** را داریم که به دروازه شرقی یورش میبرد، در حالیکه در همان لحظه فرمانده دیگر **عبیده** در حال توافق کردن با ساکنان در قسمت شرقی بود. دو ارتش در مرکز شهر با هم ملاقات کردند. از این راه موضوع اینکه آیا شهر به زور گرفته شده است یا صلح آمیز تسلیم شده است قابل بحث بجا ماند. توضیح مفید دیگر مکان هائی بود که دوبار فتح شده بود؛ بار اول ساکنان عهد نامه‌ای بستند و مزایای تسلیم صلح جویانه به آنها داده شد، اما بعداً شورش کردند و ناحیه با زور دوباره تسخیر شد. **انتیوچ** در **سوریه** و **اسکندریه** در **مصر** دو جایی هستند که این در باره آنها نوشته شده است. البته این ممکن بود اتفاق بیافتد حتی اگر بسادگی شورش امتناع و یا ناتوانی برای دادن مالیاتی بود که بروی آن توافق شده بود، اما ما نمیتوانیم نادیده بگیریم امکان اینکه گزارش‌ها کوششی بود تا چرخش‌های مختلف راه‌مساز کنند که خود منعکس‌کننده جدال بروی مالیات و وضعیت مالی نواحی تسخیر شده بود.

مانند موضوع اینکه چه کسی در فتح شرکت کرده بود، موضوع تسخیر با زور و صلح جویانه اثر زیادی نداشت بروی انباشته‌ای که ما بروی آن تکیه میکنیم و در قرنهای نهم و دهم جمع‌آوری شد است. هیچ گواهی وجود ندارد که مالیات‌های مناطق مختلف بر پایه طبیعت تسخیرتعیین شده باشد که دست کم دو قرن پیش اتفاق افتاده بود. با این زمان این بحث‌ها

بیشتر علاقه ای باستانی بود، و یا ترجیحاً آنها جزئی از فرهنگ عمومی سیاسی بود که با آن اداره ای ها و دوستان خوب قرار بود با آن آشنا باشند. در هر صورت ما نباید این واقعیت را نادیده بگیریم که بجاماندن این مطالب در منابع مدت ها بعد از اینکه کار برد عملی آن متوقف شده بود شدیداً پیشنهاد میکند که سرچشمه آن در اولین سالهای تسخیر مسلمانان بود: هیچکس منفعتی نداشت که سال ها بعد آن را بسازد. تفصیل ها میباید نگهداری شده باشد در زمان اولین سال های تشکیل دهنده کشور اسلامی و قتیکه آنها هنوز منظور عملی و واقعی داشتند.

نویسندگان و جمع آوری کنندگان این سنت های اولیه بنظر میرسد همچنین مفتون سؤال تقسیم تاراج بوده اند بعد از اینکه شهری و یا مکانی تسخیر میشد. هیچوقت تردیدی نبود که غارت پذیرفتنی بود و پیروزان (فاتحان) کاملاً سزاوار غنائم جنگی بودند. نکته اصلی این موضوع چگونگی تقسیم غنیمت ها در میان تسخیر کنندگان بود. آیا میباید همه به یک مقدار بگیرند؟ آیا میباید سواران بیشتر از سربازان پیاده بگیرند؟ آیا مردانی که در لشکر کشتی شرکت داشتند اما عملاً در نبرد شرکت نکردند میباید سهمی ببرند؟ اگر این چنین است چه مقدار؟ چه مقداری میباید بعنوان سهم خلیفه برای او به مدینه فرستاده شود؟ این علاقه مطمئناً منعکس کننده شعف آمادگی است که سربازان خشن بیابان گرد را برای بکار بردن تجهیزات زندگی متمدنانه گرفته بود، اما در حقیقت داستان در باره عدالت و انصاف بود (البته، اما تنها در میان تسخیر کنندگان). آنها علاقمندند گزارش دهند چگونه تاراج بعد از نبرد در ناحیه ای باز در مقابل همه منصفانه و روشن تقسیم شد. چنین داستان وارهائی بروشنی جزئی از فرهنگ "روزهای خوب گذشته" و قتیکه تمام مسلمان ها شجاع و با قلبی پاک بودند و عدالت زیر نگاه خیره و عبوس خلیفه عمر (934-44) اجرا میشد. این "روزهای خوب گذشته" ستایش میشد و بعدها در دنیائیکه بنظر میرسد معصومیت اولیه خود را از دست داده بود شکل گرفت، و قتیکه باز ماندگان تسخیر کنندگان اصلی احساس میکردند که آنها به حاشیه رانده شده اند و از پادشاه دادوارانه خود بی نصیب شده بودند. این خاطرات باستانی زمان های خوب دو برابر ذقیقت بود بعنوان تائیدی بر گذشته ایکه اشاره میکرد به آینده ای بهتر.

اگر تاریخ ورزان علاقه شدیدی به بعضی از جهت های تسخیرها نشان میدهند، آنها به جهت های دیگر بی توجه اند که به نظر میرسد در چشم ما خیلی اهمیت بیشتری دارند. گزارش نبرد **قادسیه** در **عراق**، که به پایان نیرومندی **پارسی ها** در **عراق** نشانی قطعی میگذارد در تاریخ **تیری**، ترجمه آن به انگلیسی به اندازه 200 صفحه میشود، هنوز جریان نبرد بطور در مانده کننده ای مبهم است. باید پذیرفت که خیلی سخت است تا در باره واقعیت جریان عملیات نظامی مطمئن بود حتی در جدال های اخیر، اما این ابهام تقریباً غیر ممکن میکند تا جواب های قانع کننده ای فراهم شود برای سؤال های حیاتی مانند اینکه چرا ارتش های **بیزانئین** و **ساسانیان** که سعی کردند مانع **عربها** برای اشغال سرزمین هایشان شوند آنچنان بد عمل کردند. بعضی وقتها با عبارت های برهنه و محض بما گفته شده است جنگیدن سخت بود اما سرانجام مسلمان ها غالب شدند. همچنین بعضی وقتها مخالفان آنها به طرف رودخانه و یا پرتگاه رانده شده اند و تعداد زیادی از آنها از این راه کشته شده اند. چندین گزارشی هست که هر دو، سربازان **بیزانئین** و **ساسانیان** بهم زنجیر شده بودند تا از میدان نبرد فرار نکنند؛ این اطلاعات و واقعیت تاریخی نیست اما جائی است که نشان داده شود چگونه مسلمان ها برانگیخته ایمان خود شده بودند در حالیکه مخالفانشان با زور مجبور شده بودند.² این ممکن است که حقیقت داشته باشد، اما داستانی که بما داده شده است هیچ چیزی در باره علت و واقعی شکست نظامی بما نمیگوید.

برای تاریخورزان متجدد شاید بیشتر از همه ابهام تواتر وقایع کلافه کننده است. این بخصوص مشکل مرحله های اولیه تسخیرها است. بما تاریخ هائی برای پیروزی های **پارموک** و **قادسیه** بفاصله سه تا چهار سال داده شده است. ویراستاران قرنهای نهم و دهم کاملاً خوشحال بودند که آن را به همان شکل نگهدارند و بسادگی اذعان کنند که این عقیده های مختلف وجود داشته است. با نبودن گزارش تائید کننده خارج از سنت عربی ما حتی به تاریخ حقیقی مهمترین وقایع تاریخ اولیه مسلمان ها کاملاً مطمئن نیستیم.

بنابر این یک تاریخ ورز متجدد که اقدام به دوباره سازی وقایع و تحلیل دلیل موفقیت ارتش های مسلمان مینماید، از تمام این ها چه میسازد. از قرن نوزدهم که آغاز پژوهش تاریخی دانشورزانه در این زمینه است، تاریخ ورزان دستانشان را بهم میمالیدند و از بی نظمی مطالب و طبیعت ظاهری افسانه واریبیشتر نوشتارها و تکرارها و تناقض های بی پایان آن ناله میکنند. **آلفرد باتلر**، در 1902 و قتیکه در باره تسخیر **مصر** مینوشت، از بهم ریختگی شکست ناپذیر منابع ناله میکرد در حالیکه او بعضی از مطالب را بعنوان "داستان های پری وارانها" رها کرد.

تاریخ ورزان مدت های زیادی است که از بهم ریختگی و متناقض بودن این مطالب آگاهی دارند اما در 1970 و 1980 مبارزه خیلی بیشتر و عریض و طویلی بر علیه اعتبار این سنت ها بر پا شد. **آلبرشت نورث** در **آلمان** مشاهده کرد که چه تعدادی از این داستان واره ها (گوئی ها) طرح شده و قطعات ساخته فرموله شده اند، که در گزارش های چندینی ظاهر و همچنین از یک میدان نبرد به دیگری منتقل شده اند. گزارش چگونگی سقوط شهرها بدست عرب ها چون بعضی از ساکنان

نگاه کنید به این و دیگر تویی ها در نورث با ال ح کنراد، سنت های اولیه عربی: پژوهش انتقادی منابع، ترجمه ام بونر (دانشگاه پریستون، تیرسی، 1994)، پ. 109-72

شهر خیانت کردند در تعداد زیادی از موارد مختلف و با چنان زبان یکسانی بیان شده است که بسختی تمام آنها میتواند حقیقت داشته باشد. تقریباً در همان زمان **مایکل کوک** و **پتریشیا کرون** در **لندن** استدلال کردند که منابع درباره زندگی **محمد** و اوایل **اسلام** بطور کلی آنچنان سرد مانند و با تناقض و بدون یکنواختی است که ما در باره هیچ چیز نمیتوانیم مطمئن باشیم؛ وجود خود **محمد** نیز به زیر سؤال برده شد.³

در نتیجه این حمله متلاشی کننده انتقادی تاریخ و رزان بشماری، حتی آنها که با تمام این استدلال های تجدید نظر طلبانه قانع نشده بودند، تردید داشتند این داستان واره ها را جدی بگیرند و یا در هر تحلیلی که داشتند تکرار کنند. من نظر دیگری دارم. دلایل متعددی وجود دارد که چرا ما باید به این مطالب بازگردیم و تلاش کنیم آنها را بکار ببریم تا اینکه بدون درنگ آن را کنار بگذاریم. اولین دلیل این است که بعضی وقتها میتوان گزارش های عربی را بر ضد منابع بیرون از ادبیات سنتی عربی مقایسه نمود. برای مثال، "وقایع نگار سوریه ای خوزستان" و "یا" تاریخ ارمنی سباس"، هر دو گزارش وقایع را به فاصله یک نسل توضیح میدهند و توسط مسیحی ها نوشته شده است. آنها خیلی کوتاه تر و با تفصیل کمتر از گزارش های عربی هستند اما آنها متمایل به تأیید کلی روال تاریخ عربی هستند. گاهی حتی تفصیلات را هم تأیید میکنند. برای مثال، منابع عربی میگویند که شهر "تستر" که استحکامات سختی داشت بدست مسلمان ها سقوط کرد چون که بعضی از ساکنان شهر خیانت کردند و به مسلمان ها نشان دادند چگونه از تونل آب وارد شهر شوند. چنین جزئیاتی معمولاً نادیده گرفته میشود بخاطر فرمولی و بی ارزش بودن چون که برای تسخیر شهرها و قلعه های دیگر ما گزارش های یکسانی پیدا میکنیم. در هر صورت در این مورد وقایع نگار محلی خوزستان، یک منبع مسیحی سوریه ای کاملاً بدون پیوستگی به سنت مسلمانی، مستقلاً کم و زیاد داستان یکسانی را میگوید، که پیشنهاد میکند شهر به تفصیلی که گفته شده سقوط کرده است. این تلوياً میگوید که منابع عربی برای تسخیر شهر "تستر" و شاید با توسعه آن به مکان های دیگر بیشتر از آن قابل اعتماد هستند که ما فکر میکردیم.

ما میتوانیم برای احیای اعتبار منابع عربی بیش از این پیش برویم. خیلی از آنها ردشان برمیگردد به جمع آوران در اواسط قرن هشتم، مردانی مانند **سیف ابن عمر**. **سیف** در **کوفه عراق** زندگی میکرد و بعد از 786 مرد. بیش از آن ما هیچ چیز در باره زندگی او نمیدانیم، اما داستان واره او مهمترین منبع فتوحات اولیه است. تاریخ و رزان قرن های میانه و مدرن مشکوک بودند که او بعضی از گزارش های خود را ساخته باشد، اما تازه ترین دانشورزی پیشنهاد میکند که او بیشتر از آن معتبر است که نویسندگان پیشین تصور میکردند. او مطمئناً مسئول جمع آوری و ویراستاری خیلی از گزارش های تجسم کننده تسخیرهای اولیه است.⁴ **سیف** کمی بیشتر از یک قرن بعد از فتوحات اولیه مینوشت و احتمال دارد وقتی که او پسر بچه بود بعضی از شرکت کنندگان هنوز زنده بودند. از آن بیشتر فتوحات بعدی در **اسپانیا** و **آسیای مرکزی** در دوران زندگی او در جریان بود. **سیف** از جهت زمانی همانقدر به فتوحات بزرگ مسلمانان نزدیک بود که **گریگوری** به **تورز** نزدیک بود به "**مروینجیانز**" و یا "**بدی**" برای دیگر شدن **آنگولو-ساکسونها**، دو منبعی که تاریخ و رزان همواره برای دوباره سازی این وقایع به آنها متکی بودند.

بُعد دیگری برای این منابع وجود دارد، بُعد یادواره اجتماعی. **جمز فنترس** و **کریس ویکهام** اشاره کرده اند که چگونه گزارش های سنتی، که احتمال دارد واقعیت دقیقی نداشته باشند، در بردارنده طرز تلقی یادواره ها و دریافت هاوتی هستند که بما بمقدار زیادی درباره اینکه چگونه اجتماع ها گذشته خود را بیاد میاورند میگویند و در نتیجه در باره طرز تلقی که زمان انشاء آنها وجود داشته است.⁵ داستان واره های تسخیرها باید تنها بعنوان چنین خاطرات اجتماعی خوانده شود. در این راه منابع اولیه عربی آشکار کننده طرز تلقی مسلمانها در دو قرنی است که بدنبال تسخیرها گذشته اند. اگر ما بخواهیم ذهنیت های اجتماع اولیه اسلام را بررسی کنیم، بنابراین این منابع بزرگترین ارزش را دارند. در میان بعضی تاریخو رزان تمایلی هست که این داستان واره ها را بی بها کنند: اگر بجای آن ما کوشش کنیم با جریان داستان واره همراه شویم، و آنها را برای آنچه میخواهند بما بگویند بخوانیم، آنها میتوانند خیلی بیشتر بدرخشند. یکی از موضوع های کلیدی که منابع معین میکنند تفاوت بین مسلمانهای عرب و مخالفانشان است، تفاوت در عادت های آنها، طرز تلقی و ارزش ها است. نویسندگان عرب این موضوع ها را به یک معنی رسمی تحلیل نمیکند اما بجای آن در داستان واره آنها کشف میکنند. بعنوان نمونه، یک داستان واره را در میان صدها میگیریم که از قرنهای هشتم و نهم بما رسیده است. در **تاریخ تسخیرها** میاید، در شکل موجود توسط **ابن عبدل حکم** در اواسط قرن نهم جمع آوری شده است.⁶

داستان آغاز میشود با داستان واره اینکه چگونه یک فرماندار مسلمان مصر، **عبدل عزیز ابن مروان**، (فرماندار 686-704) برای دیدن به اسکندریه میاید. او در مدتی که در آنجا بود جویا شد که آیا مردی زنده است که تسخیر شهر را توسط

3. پ.کرون و ام ا کوک، هگاریزم: ساختن دنیاس اسلام (کمبریج، 1977)

4. ای.لندو- تاسرنو، سیف ابن عمر در تاریخ و رزی میانه و مدرن، اسلام 67 (1990): ای-26

5. ج. فنترس و سی. جی. ویکهام، خاطرات اجتماعی (اکسفورد، 1992).

6. ابن عبدل حکم، فتوح میسر، ویراستار. سی. سی. توری (نیو هوون، سی تی، 1921)، ص. 6-74.

مسلمانان در 641 بیاد بیاورد، دست کم نیم قرن پیش. به او گفته شد تنها یک مرد پیر بیزانطینی وجود دارد، که در آن زمان پسر جوانی بوده است. وقتی از او پرسیده شد از آن زمان چه بیاد میآورد، او تلاشی نکرد که داستان واره کلی جنگ آوری و سقوط شهر را بدهد اما بجای آن داستان واقعه ویژه ای را گفت که او در آن شخصاً درگیر بود. او با پسر یکی از اشراف (عبارتی که منابع عرب برای مقامات بلند پایه بیزانطین بکار میبردند) بیزانطین دوست بود. دوست او پیشنهاد کرد که آنها بروند بیرون و "نگاهی به این عربها بکنند که با ما میجنگند". بنابراین پسر اشراف زاده خرقه زری خود را با سربند طلائی پوشید و شمشیری که جواهرات بروی آن بود برداشت. او سوار اسبی درشت پیکر و براق بود در حالیکه داستان واره گو دوست او سوار اسب کوچکی بود. آنها استحکامات نظامی را ترک کردند و به بلندی رسیدند که از آن جا آنها چادر بیابان گردی را در پائین نگاه کردند که در بیرون آن اسبی افسارزده شده بود و نیزه ای در خاک فرو رفته بود. آنها به دشمن نگاه کردند و از "ناتوانی" آنها شگفت زده شدند (بمعنی فقر و کم بود ابزار نظامی) و از یک دیگر پرسیدند چگونه مردانی بدین ناتوانی توانستند چنین موفقیت هائی داشته باشند. همانطور که آنها با هم حرف میزدند، مردی از چادر بیرون آمد و آنها را دید. او اسب بدون زین را نوازش و باز کرد، به پشت آن پرید با دستش نیزه را گرفت و به اسب مهمیز زد تا بسوی ما بیاید. داستان واره گو به دوستش گفت بروشنی مرد میاید تا ما را بگیرد بنابراین آنها برگشتند و بسوی شهر فرار کردند تا پشت دیوارهای شهر پناه بگیرند، اما عرب به زودی به دوست او که بر اسب فربه سوار بود رسید و با نیزه او را کشت. او سپس داستانواره گو را تعقیب کرد اما او هرچور بود خود را به دروازه قلعه رساند. در حالیکه احساس امنیت میکرد به بالای دیوار قلعه رفت و دید که مرد عرب به چادر خود بر میگردد. او حتی نگاهی به جسد نگرده و هیچ تلاشی نکرد تا لباس با ارزش و یا اسب عالی را بدزد. بجای آن به راه خود ادامه داد و عربی دعا میکرد، که داستان واره گو حدس زد که باید قرآن باشد. داستان واره گو بعداً اخلاق داستان را میگوید: عرب ها کاری را که باید انجام میدادند نایل شدند برای اینکه آنها به کالاهای این دنیا علاقمند نبودند. وقتیکه مرد عرب به چادر خود رسید از اسب خود پیاده شد و آن را بست، نیزه خود را در خاک فرو کرد و به چادرش رفت و هیچ چیزی بکسی در باره کاری که کرده بود نگفت. وقتی که داستان پایان یافت، فرماندار از او پرسید که مرد عرب را توصیف کند. او گفت که مرد عرب کوتاه بود، لاغر و زشت، مانند انسان شمشیر ماهی، که فرماندار اظهار داشت او یک نمونه وار یمنی بود (جنوب عربستان).

با نگاه اول سرسری این داستان بسختی ارزش جدی خواندن را دارد، چه برسد به اینکه دوباره گفته شود. تسخیر اسکندریه توسط مسلمان ها واقعه بنیادی مهمی بود، و به پایان حکومت بیزانطین بر مصر و ادامه 900 سال حاکمیت زبان یونانی در شهر نشان گذاشت. تاریخ ورز دو یا سه صفحه به آن اختصاص میدهد. او بما هیچ چیز درباره طبیعت محاصره نمیگوید، اگر محاصره ای در کار بود، مکان هائی که احتمالاً ارتش ها در آنجا مستقر شده بودند یا هر جزئیاتی نظامی که ما علاقمند بدانستن آن هستیم. این حکایت ناچیز تقریباً تمام فضائی است که او اجازه میدهد این واقعه اشغال کند. از آن بیشتر شواهد واقعی وجود ندارد که آن حقیقت داشته باشد، باین معنی که واقعه ای را که واقعاً اتفاق افتاده است تعریف کند، و اگر آن اتفاق افتاده باشد زیاد جالب نبود: شخصیت های اصلی داستان ناشناس اند و مرگ آن مرد تاثیر مهمی بر واقعه کلی تر نمی گذارد. در هر صورت، با ملاحظاتی بیشتر این حکایت کاملاً آشکار کننده است. برای شروع گفتن آنرا در یک مضمون تاریخی میگذارد. ممکن است نوشتاری حقیقی از چیزی که در 641 اتفاق افتاده است نباشد اما آن بعنوان یک بازمانده اصیل تاریخی اوایل قرن هفتم ظاهر میشود. فرماندار امویه میخواست در باره شرایط استانی که او در حال حاضر بر آن حکومت میکند و پاره ای از دنیای اسلام شده بود بیشتر بداند. مانند تاریخ ورزان و جمع آوری کنندگان نسل خودش، او در گیر کشف کردن و نوشتن این یاد واره ها بود پیش از آنکه برای همیشه ناپدید شوند. خود داستان بریک هوای آشنائی تاکید میکند. بیزانطینی ها ثروتمند و خشنود هستند و به سختی های جنگ آوری عادت نداشتند. از آن گذشته مضمون نوشته بین پسر اشراف زاده و گوینده داستان واره اختلاف شدید طبقاتی و ثروت را نشان میدهد. برعکس مرد عرب که زندگی سخت و فقیرانه ای در چادرش داشت، مانند طبقه بالای بیزانطینی ها نیست و سوارکار زبر دستی است، با اسب خود رابطه محبت آمیزی دارد و میتواند بروی آن بپرد و بدون زین سواری کند. البته او همچنین یک نیزه باز ماهر و کارکشته ای است. بعد از مرگ اشراف زاده، او اوج مذهبی بودن خود را با از حفظ خواندن قرآن و بی توجهی به مادیات و با توقف نکردن برای لخت کردن مرده نشان میدهد. سؤال نتیجه گیرانه فرماندار درباره ظاهر مرد به داستان واره گو اجازه میدهد او را کوچک، پر طاقت، و شخصی که به او بدرفتاری شده است توصیف کند. از جهتی، این تصویر ناخشنود کننده شگفت آوری است، اما آن همچنین نکته ای را معین میکند؛ آن مرد نمونه یمنی توصیف میشود. بیشتر عرب هائی که مصر را تسخیر کردند از جنوب عربستان و یمن بودند. در مقابل فرماندار از قبیله قریش، که قبیله پیغمبر محمد بود، باریشه اشرافی بیشتری بود. در هر صورت، نویسنده ای که این حکایت را حفظ کرده خودش یمنی بوده است، از قبیله باستانی **خوالان**. **خوالان** به معنی سنتی قبیله ای بیابان گرد نبود بلکه ساکنان دهکده های منطقه کوهستانی در قلب یمن بودند. نسل بازمانده آنها هنوز بنام **خوالان** خوانده میشوند و امروزه در ناحیه یکسانی زندگی میکنند. **خوالانی ها** در تسخیر مصر سهم مهمی داشتند و بازیگران مهمی بودند و در میان خانواده های برجسته و تثبیت شده کهن عرب ساکن **فاستات** (قاهره قدیم) تا دو

قرن بعد از تسخیر مصر بودند. آشکار است که نویسنده حکایت را طوری ساخته است که راهی باشد برای تاکید و اهمیت نقش مهم هم قبیله ای های خود و **یمنی ها** بطور عموم برای تسخیر کشوری که امروز در آن زندگی میکردند. این حکایت همچنین نکته ای را در باره طوریکه مسلمانها درباره خود فکر میکنند را بما میگوید، پرهیزکارتر و متفاوت تر از مسیحی ها که در این مرحله مطمئناً تعدادشان خیلی بیشتر بود اما خود را تسلیم کردند. نکته سیاسی را نیز درباره نقش مهم **یمنی ها** برای تسخیر مصر تثبیت میکند و طوریکه در این زمان فرماندار باید به آنها احترام بگذارد برای کار بزرگی که آنها انجام داده اند. ویراستار نهائی، **ابن عبدالله حکم**، که این داستان را در کار او پیدا میکنیم، او در میانه قرن نهم مینوشته است و قتیکه این خانواده های قدیمی **یمنی** نفوذ و شأن ویژه خود را داشتند از دست میدادند چونکه سربازان ترک که توسط خلیفه **عباسی** در **بغداد** استخدام شده بودند آمده بودند تا توانائی نظامی را در **مصر** بگیرند. با اشاره کردن به قهرمانی های این نسل پیشین، او نکته ای را درباره حقوق و شأن طبقه خود در زمان خودش میسازد. آشکار است که داستان با گذشت زمان باب طبع روز شده است، اما یادواره های اجتماعی سخت وارگی، دین داری و مشخصات **یمنی های** تسخیر کننده را حفظ کرده است. این یادواره حفظ شده است چون برای آنهایی که آن را زنده نگهداشتند با ارزش بود، اما آن همچنین واقعیت محیط را منعکس میکند، اگر چه جزئیات خود تسخیر را نمیگوید.

همچنین تاریخمندی عربی بشدت در کیفیت و رونگری متغییراند. بطور کلی، گزارش های اولین مرحله فتوحات، از 630 تا 650، بطور عمومی پر از افسانه و عناصر هیجان انگیز، سخنرانی ها و گفتگوهای خیالی و نام های شرکت کنندگان هستند. آنها گزارشگرانی هستند که درباره جزئیات جغرافیای سرزمین و تپه ماهورها، ابزارها و تاکتیک ها کمبود دارند. گزارش تسخیر **مصر** و **شمال آفریقا** چیزی به سنت تاریخمندی محلی بدهکار است، اما در هر دو مورد این سنت ها بطور مایوس کننده ای اندک اند. تسخیرهای اوایل قرن هشتم بطور متفاوتی گزارش شده است. گزارش لشکر کشی به **آموریا** و **سیردریا**، توسط نویسنده **مدائنی** جمع آوری و ویراستاری شده و در تاریخ **تبری** چاپ شده است، آشکارترین و با جزئیات ترین جنگ آوری تعیین کننده از این دوران است که تا بحال ما از هر جنگ آوری اصلی داریم. آنها پر از واقعه و درگیری جنگاوران، گرما و گرد و خاک اند، و شکست های ارتش های عرب را همانطور کاملاً گزارش میدهد که پیروزی هایش را. هیچ جای دیگری ما نمیتوانیم به واقعیت آنچنان نزدیک شویم که در جنگ آوری مرزی میثوبیم. گزارش تسخیر **اسپانیا** در همان دهه ها و در تناقض کوبنده ای است. داستان واره ها کوتاه و پر از فولکلور و عناصر افسانه ای است، و دست کم در شکل حاضر شان تاریخ دو قرن بعد از واقعه را دارند: بهترین کوشش های تاریخ **ورزان اسپانیایی** برای نفوذ در این هرج و مرج شکست خورده است.

در کنار فرهنگ قالب عربی، فرهنگ های کهنسال تر دیگری بودند که ادبیات خود را تولید کردند. البته، بعضی از مردم به نوشتن به زبان فرهنگ باستانی عالی یونانی ادامه دادند. مشهورترین این ها **جان دمشقی** بود، که مهمترین دین جوی **یونانی** در قرن هشتم بود. او از یک خانواده کارمند اداری بود با اصلیت **عربی** که برای مدیریت **آمویه** در **دمشق** کار میکرد بهمان صورت که اجدادش برای **بیزانتینی ها** کار میکردند. اما **سنت جان**، بنامی که بعدها شناخته میشود، به آخرین نسلی تعلق داشت که زبان اول او در کسبوری **یونانی** بود، و او یک تاریخ ورز نبود. هیچ تاریخمندی محلی **یونانی** از تسخیر **عرب** برای ما بجا نمانده است. البته، در مرزهای **بیزانتین** مردم بنویشتن تاریخ به زبان **یونانی** ادامه دادند، جایی که زبان **یونانی** در دولت دوام آورد. در هر صورت، جالب این است که گزارش اصلی **یونانی** این دوره توسط مانکی در کاستنتین پل نوشته شده است بنام **تئوفینز**، که بنظر میرسد برای اطلاعاتش به گزارش های **عربی** و **سوریه ای** متکی بوده است که به **یونانی** ترجمه شده بود. گزارش سنتی مستقل **بیزانتینی** وجود ندارد تا برای داستان واره های **عربی** محکی (تائیدیه ای) فراهم کند. برای تاریخ ورز این دوران، سنت **سوریه ای** مهمتر از سنت **بیزانتینی** است. **سوریه ای** یک لهجه نوشتاری **آرامی** و یک زبان **سامی** است، که چندان تفاوتی از **عربی** و **هبرو** ندارد اما نوشتار باستانی خود را بکار میبرد. برای قرنهای آن لهجه همگانی سخن گوئی در هلال حاصل خیز بود، مردمان زیر حکومت **بیزانتین** در **سوریه** و یا شاه شاهان **پارسی** در **عراق** هر دو آن را میفهمیدند. در زندگی روزمره خود **مسیح** و مریدان او به آن سخن میگفتند. در بعضی مکانها، مشخصاً در دره تنگ کوهستانی در شمال **دمشق**، در شهر کوچک **مالولا** جمعیتی عمدتاً مسیحی و پرت افتاده تا این اواخر هنوز به آن حرف میزنند. با آمدن مسیحیت به سوریه، انجیل به زبان سوریه ای ترجمه شد، و همچنین در مکان های بیشمار روستائی خیلی دور از شهرهای ساحلی که به زبان یونانی سخن میگفتند، دعا در کلیسا و تمام نوشتارهای دینی سوریه ای بود، زبانی که مردمان محلی میفهمیدند.

تاریخمندی سوریه ای دنیای اولیه مسلمانی بیشتر زمینه ای کلیسائی دارد. مانند قرون میانه در اروپا، بیشتر وقایع نگاران مانک و کشیش بودند و بیشترین و مهمترین نگرانی آنها اول برای کلیسا و دنیای دور آن بود. آنها همانقدر به هوای سوزان بی موقع فصلی و زندگی سخت روستائی علاقه مند بودند که به جنگ و آمدن و رفتن پادشاهان بودند، چون هر دو آنها مستقیماً زندگی در صومعه را زیر فشار میگذاشت. بالا تر از همه آنها نگران سیاست کلیسا، کارهای معصومین مشهور، رقابت های اداری کلیسائی، رفتار شیطان فاسدان، و از همه بدتر مردان کلیسائی بدعت گذار بودند. در این دنیای دهکده،

کوهستان، و دشت، آمدن عرب ها به همان بیمناکی دیده میشد که یخبندان در پایان بهار و یا آمدن آفت ملخ ها: آنها باری بودند که خدا به مومن ها تحمیل کرده بود که احتمالاً مجازاتی بود برای گناهان آنها و، در هر صورت، میباید آنرا با امکان پرهیزکاری هرچه بیشتر تحمل و ارانه بگذراند. شاید شگفت آور باشد در چشم امروزی های متجدد، تریغی برای مردم محلی وجود نداشت تا خود را مسلح کنند و به زورگویان خود حمله کنند. هنجار پذیرفته تقریباً این بود که مردم باید به کلیسای خود وفادار بمانند و خدا از آنها نگهداری خواهد کرد.

ادبیات مقاومت وجود داشت اما ادبیات پیروزی نهائی مذهبی خوبی به بدی بود. در این ادبیات انتظار روزی را میکشیدند که یک پادشاه و یا امپراتور تسلط عربها را نابود کند و پیام آور آمدن پایان جهان باشد. وجود سختی ها و استبداد پایان میافتد نه با انسان هائی که زیر فشار بودند بلکه با دخالت آسمانی و آبر انسان. این نوشته ها از جهت های زیادی عجیب و نامعقول است و خواننده قرن بیست و یکم ممکن است به راحتی دچار شگفتی شود که چطور یک نفر به آن اعتقاد دارد و حتی آنرا جدی بگیرد. اما آن نوشته ها دیدگاه ضروری را فراهم میکند بدون تفکر آن انبوه بزرگ مردم هلال حاصل خیز که تسخیر شده و به اشغال کنندگان بیگانه تسلیم شده بودند. ناتوانی برای کمک کردن به خود و نابودی گرائی، که از نسل های حاکمان دور دست و بی اعتنا آموخته شده بود، بنظر میرسد جلوی چنین مردمی را برای برداشتن اسلحه و دفاع از خود میگرفت: بهتر است در زمان حاضر به دعا کردن تکیه شود و آمدن حاکم منصفی که مدت ها است آمدنش در آینده قول داده شده است.

سنت های تاریخ و رزی نوشتاری نامسلمان های دیگری نیز وجود داشت. در کوهستان های دور افتاده قلعه وار قفقاز، ارمنی ها به یک سنت نوشتاری تاریخ و رزانه ادامه دادند که از آمدن مسیحیت در قرن چهارم تا قرون میانه ادامه داشت. برای زمان فتوحات اسلام، وقایع نگاری **سبوس** چند صفحه آزار دهنده اطلاعات فراهم میکند که بیشتر با سنت های کلی و اصلی عرب همراهی میکند.⁷ برای تسخیر **مصر** وقایع نگار **کاپتیکی** هست بنام **نیکو** که بیشاپ شهر کوچکی در دلتای نیل بود و شاهد دیدواره معاصر بود.⁸ تنها ترجمه اتیوپیائی این نوشتار بجامانده است، بعضی از داستان واره ها گمشده است و بیشتر باقی مانده آن بهم ریخته و گیج کننده است. در اسپانیا وقایع نگاری لاتینی هست که در جنوب زیر حکومت مسلمان ها تولید شده است و شناخته میشود، به وقایع وارد شده در آخرین سال آن، وقایع 754. سر انجام در قرن هشتم سنت نوشتار وقایع نگاری مسیحی بزبان عربی نمایان شدنش دیده میشود که از هر دو سنت های مسیحی و عربی بهره میبرد. این وقایع نگاری بعضی وقتها شرح میدهند وقایعی را که به معاصر بودن نزدیک است و اطلاعاتی را که بما میدهند گران بها هستند، اما خلاصه بودن آنها و طبیعت تکه تکه آنها بدین معنی است که آنها سؤال های زیادی را بدون جواب رها میکنند. اگرچه وقایع نگاری نوشته شده مسیحی بطور در مانده کننده ای معمولاً کوتاه، گنگ و گیج کننده اند، اما آنها هم درستی و نادرستی و یاد زهری فراهم میکنند برای مطالبی که با سنت های عربی تولید شده و در جلد های زیاد پیدا میشود که ظاهراً خیلی مرتب اند. منابع عربی تقریباً منحصرأ به کارهای انجام شده مسلمانها علاقه مندند. تنها بی ایمانهائی که در وقایع نگاری سهمی برای سخن گفتن مییافتند امپراتوران **بیزانتین** و تیمسار های **پارسی** بودند که بررسی گفتاری آنها مقدمه شکست غیر قابل اجتناب آنهاست. یک بیگانه که کتاب بزرگ تاریخ پیغمبرها و پادشاهان **تبری** را میخواند، برای مثال، درک خیلی اندکی خواهد داشت از اینکه در قرنهای هشتم و نهم اکثریت وسیع مردم سرزمین هائی که خلیفه ها بر آنها حکومت میکردند مسلمان نبودند، هنوز کمتر از آن هیچ درکی از نگرانی های مردم و تأثیری که آمدن عرب ها برای آنها داشته است را ندارد. تا وقتی که مردم پولی را که توافق شده بود میپرداختند، و از هیچ راهی فعالانه دشمن رژیم نو نبودند، کارهائی را که مردم انجام میدادند و داده بودند کاملاً در داستان واره نخبگان حاکم نادیده گرفته میشد. منابع نوشته شده زیادند اما خیلی اشکال دارند. آیا ما میتوانیم با رو آوردن به حفاری های باستان شناسانه آنها را بهبود دهیم؟ مطمئناً شهادت اشیاء باقی مانده غیر احساساتی و بی زبان گزارش موازنه بیشتری بما میدهد تا این داستان های هیجان زده. تا حدودی این درست است، اما باستان شناسی، مانند اسناد نگارش شده، محدودیت های خود را و از جهتی دستور خود را دارند.

از آغاز روشن است که برای تسخیرها شاهد باستان شناسانه وجود ندارد. هیچ میدان جنگی از خود محصولی از استخوان و اسلحه نداده است، هیچ شهری و یا دهکده ای نیست که ما بتوانیم به لایه ای از ویرانی و یا آتش سوزی در آن اشاره کنیم و بگوئیم این باید در هنگام تسخیر عرب اتفاق افتاده باشد. تمام کاری را که شواهد باستان شناسی میتواند انجام دهد فراهم کردن راهنمایی برای جریانی دراز مدت است، صدائی در زمینه برای آمدن مسلمانها. مشکل دیگر گوناگون بودن این شواهد است. در **سوریه**، **اردن**، و **فلسطین** حفاری های زیادی انجام شده است و از محل ها نقشه برداری شده است. **اسرائیل** برای یک بحث انتقاد آمیز جان دار در باره شواهد و تعبیر آنها همراهی شده است. آن طرف کویر در **عراق**، موضوع خیلی متفاوت است. مشکلات سیاسی در سی سال گذشته این نتیجه را داشته است که آن نوع

⁷ سبوس، تاریخ ارمنی ها، ترجمه ر. و. تامسون، با یادداشت های، هاوارد جانسون و ت. گرین وود، جلد 2.
⁸ جان از نیکو، وقایع نگاری جان (س. 690 ب م) کاپتیکی بیشاپ نیکو، ترجمه ر. اچ. چارلز (لندن، 1916).

بازرسی و پرسش‌هایی پر ثمر آنچنان که بمانند **لونت** انجام شده است بسادگی هرگز به اندازه زیاد اتفاق نیافتاده است. تا حدودی این درباره ایران هم درست است. در اینجا انقلاب **اسلامی 1979** عملاً تمام حفاری‌ها و نقشه برداری‌ها را متوقف کرد و، اگر چه نسل جدیدی از باستان‌شناسان ایرانی درحال آغاز کردن به روبرو شدن با این مبارزه جوئی اند، گفتگو در باره انتقال حکومت **ساسانیان** بر شهرهای ایران به حکومت **اسلامی** به سختی میتواند آغاز شده باشد.

در یک جا که باستان‌شناسی نور روشنی به آمدن مسلمانها میاندازد پرسش چگونگی جمعیت و اجتماع در خاورمیانه در آن زمان است. دوباره **سوریه** و **فلسطین** بهترین نمونه را فراهم میکنند. در سال‌های اخیر گفتگوی جانداري در باره سرنوشت **سوریه** در اواخر دوران باستانی آن وجود داشته است. تردید کمی وجود دارد که در چهار دهه اول قرن ششم تمام **لونت** از یک دوران تقریباً بی سابقه رشد اقتصادی و جمعیت بهره برد. پرسش این است که این رشد تا آمدن عرب‌ها تقریباً برای یک صد سال بعد ادامه پیدا کرد. هیچ نوشتار و آماری وجود ندارد که این را بما بگوید و منابع داستانه‌ها تنها روشنائی سو زدن فراهم میکنند. شواهد باستان‌شناسانه در شهرها و دهکده‌ها پیشنهاد میکنند، در هر صورت، که نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم دوران رکود بود، اگر سقوط تمام نباشد. بنظر میرسد شهرها رشد نکردند و بعضی، مانند پایتخت بزرگ شرق در **آنتیوچ**، میتواند نشان داده شود منقبض شدند، و در داخل پیرامون دیوارهای کوتاه‌تر شده کوچکتر شد. شواهد معمولاً مبهم اند: بندرت نوشته‌های باستان‌شناسانه نشان میدهد که محل و یا ساختمانی به روشنی متروک شده است. ما میتوانیم ببینیم ردیف خیابان‌های زیبا، ساختمان حمام‌ها و تاترهای دوران باستان با بیخانمان‌ها اشغال شده است و یا برای استفاده به صنایع مانند کوره کوزگری داده شده اند. برای پیشرفت شهر اندکی روشن است که این چه معنی دارد: آیا آن نیمه متروک مزارع‌های ویرانه شده است یا بسادگی جای فراوانی است که مردمان فعال شهر آنرا به روش دیگری و برای منظورهای نو بکار میبرند؟ از هر دو طرف بیشتر شواهد قابل خواندن است.

از آن بیشتر، باستان‌شناسی با علاقه مندی‌های سیاسی موقتی بدنام شده است. عقیده عمومی بر این است که **فلسطین** بویژه شهری در حال پیشرفت بود تا وقتی که عربها آمدند و این شهر روانبخش را نابود و بیشتر نواحی آن را تبدیل به کویر کردند. این عقیده ایست که توسط صهیونیست‌ها و دیگران حمایت میشود که سرنوشت **فلسطین** را بکار میبرند که پیشنهاد و حتی استدلال میکنند که عربها حاکمان ویرانگری بودند و هستند و تلوياً میگویند ارزش آن را ندارند که امروز به ناحیه حکومت کنند. این دیدگاه به مبارزه کشیده شده است، در نهایت باستان‌شناسان **اسرائیلی**، نشان داده اند، دست کم در بعضی موارد، تغییر و زوالی که عموماً با آمدن عربها همراه شده است پیش از آنها بخوبی در جریان بوده است. شواهدی وجود دارد برای به راه افتادن بازارهایی (برای نمونه در **بتشیان** و **پالمیرا**) و به زیر کشت بردن زمین‌های تازه در کنار نوار کویر سوریه. شواهد باستان‌شناسانه مشکل‌زا و مبهم هستند، سرزمین‌های رقابت شده، و تعبیر آنها عموماً بیشتر بدهکار پیش داوری‌های بررسی کننده است تا دانش ناب (سخت).

ما بروی زمین محکمتری هستیم وقتی به ساختمان ابتدائی حکومت مسلمانان نگاه میکنیم.⁹ بطور کلی خیلی آسانتر است تعیین کرد وقتیکه ساختمانها ساخته شده اند تا وقتی که دیگر بکار برده نشدند. جای پای اسلام را در شهرهای زیادی که عربها تسخیر کردند میتوان دید وقتیکه مسجدها در مراکز شهری ساخته شده اند. مسجدها مانند کلیساها از روی نقشه آنها براحتی شناخته میشوند، محدوده چهار گوشه، سالن ستون دار دعا خواندن و از همه بالاتر محراب، یا منبر، که نماز گذاران را بسوی **مکه** قرار میدهد. منابع نویسنده بما میگویند که مسجدها فاصله کمی بعد از تسخیر در بیشتر شهرها ساخته شده اند. در هر صورت برای وجود آن گواهی باستان‌شناسانه ای بجا نمانده است. تا نزدیک به پایان قرن هفتم نیست که دست کم شصت سال بعد از تسخیرها، اولین شهادت معماری دین اسلام با ساختن **گنبد سنگ** در اورشلیم بعد از 685 نمایان میشود. در دوران صد سال پس از تسخیر، مسجدها در **دمشق**، **اورشلیم**، **جریشه**، **عمان**، **بعلبک** در **سوریه**، **فاسیت** در **مصر**، **اسکندریه** و احتمالاً **سوسا** در ایران وجود داشت. میباید مسجد در **عراق** و سایر منطقه‌های ایران بوده باشد، در حقیقت تاریخ ورزان و گشتندگان در باره آنها میگویند، اما هیچ چیز بجا نمانده است تا تأییدی باستان‌شناسانه بدهد. ساختمان مذهبی در اورشلیم (**گنبد سنگی**) و در **دمشق** (مسجد **اموی**) سیزده قرن بعد از وقتیکه ساخته شده اند، هر دو بطور معجزه آسائی بجا مانده اند تا با زیبایی و توانائی بهتر از نوشتار هر نویسنده ای ثروت و توانائی کشور اسلامی اولیه را نشان دهند. مسجدهای دوران **اموی** در سکونگاه‌های کوچک مانند **بعلبک** و **جریشه** نشان میدهد چگونه اسلام به شهرهای کوچک **سوریه** پخش شده است. صد سال پس از تسخیرهای اولیه مسجدها پیشروی اسلام را نشان میدهند، اما آنها درباره دوران تسخیر و یا دلیل‌های پیروزی مسلمانان هیچ چیز بما نمیگویند.

اگر مسجدها دلالت آشکاری برای آمدن دستور نو دارند، خیلی سخت خواهد بود تا بگویم چگونه زندگی هر روزه مردم تغییر کرده بود. در مناطق زیادی تصویری از یک تداوم وجود دارد. تسخیر مسلمانان، برای نمونه، نوع جدیدی از کوزه‌گری را به سوریه نیاورد. سرامیک محلی، آشپزی هر روزه و خوردنی‌های سفره به تولید زیر حکومت مسلمان همانطور که آنها در دولت بیزانین بودند ادامه پیدا کردند. شگفت آور نیست، که فاتحان عرب فرارسیده بسادگی هر چه را پیدا کردند

نگاه کنید به **جی. جانسون**، *باستان‌شناسی و تاریخ ابتدای اسلام: هفتاد سال اول*، ژورنال *اقتصاد و تاریخ اجتماعی شرق* 46 (2003): 36-41.⁹

خریدند و بکار بردند. دو تا سه نسل بعد بود که اولین رویه های مسلمان پدیدار شد، و حتی در آن موقع وسایل خوبی برای بکار بردن در دربار و بوسیله نخبگان بودند. بطور کلی بر کوزه گری هر روزه تاثیری نگذاشت. در هر صورت، یک تغییر در نگاره سرامیک وجود داشت که ما میتوانیم ببینیم، و آن ناپدید شدن واردات زیاد کوزه به سوریه از طرف دیگر دریای مدیترانه است. در اواخر دوران باستانی واردات وسیع ظرفهای غذا خوری که باستان شناسان آنها را بنام **پوشش قرمز آفریقائی** میشناسند وجود داشت، که عمدتاً در **تونس** ساخته میشد. این بعنوان جزئی از تجارت گندم و روغن بود که این استان به امپراتوری روم صادر میکرد که بهم ریخت. ناپدید شدن این ظرفها از بازارهای سرزمین هائی که مسلمان ها فتح کرده بودند دلالت بر شکستن این ارتباط های تجارتي دارد و در گواهی های نوشتاری تصویری که ما از شرق مدیترانه داریم بجای بزرگراه تجارت آن بعنوان ناحیه جنگی منعکس میشود. دوباره، باستان شناسی برای نشان دادن تاثیر دراز مدت تسخیرها، اما نه برای جهت وقایع آن زمان میتواند بکار برده شود.

تسخیر عربها در خاورمیانه در میان دوران ساز تغییر تاریخ انسان است. منابعی که ما برای درک این وقایع آشوبگرانه داریم با محدودیت های فراوانی احاطه شده اند. ما همیشه نمیتوانیم، شاید هرگز، جواب هائی پیدا کنیم برای پرسش هائیکه بیشتر از همه میخواهیم بررسییم، با این وجود چنانچه با مدارک محترمانه رفتار کنیم، و با آنها کار کنیم، ما میتوانیم به درک پرتری از اتفاقی که میافتد برسیم.